۴۹. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۱۱/۲۷)

موضوع: شنبه،۲۷ بهمن ۱۴۰۳ - (۱۴۰۴-۱۴۰۳) سال تحصیلی

- پیش‌گفتار(چکیده)
- نقدی بر انتساب قول «لکل بلد حکم نفسه» به مشهور
- اهلال هلال قبل از دخول لیل و مسأله دیه مغلظه
- تعابیر مختلف برای دخول شهر در روایات؛ امر سمای

پیش‌گفتار(چ‌کیده)

موضوع اصلی:
نفی ادعای قول شهرت در اعتبار رؤیت هر بلد.

موضوعات فرعی:
ادعای عدم تفکیک بلاد متقاربه و متباعده در کلام مشهور و جواب آن، اهمیت شناخت موضوع در مباحث فقهی، آیا رؤیت هلال در دو بلد دو فرد از یک موضوع است یا یک فرد؟ آیا زوال مشهد با زوال قم دو فرد از یک موضوع است یا یک فرد؟ ظهور تغییر فتوا در کلام صاحب أسئلة، تصریح به نوعیت در کلام قائلین به رؤیت، مسأل دیه مغلّظه و اهلال هلال قبل از غروب، دخول شهر در برخ روایات بدون ظهور در رؤیت هلال

نقدی بر انتساب قول «لکل بلد حکم نفسه» به مشهور

(00:08)

جلسه قبل مطالبی راجع به عبارات مشهور و بلاد متباعده و متقارب عرض شد. بعداً آقا جواب دادند و گوای هم از من و هم از جمع حاضر این توقع را دارند که به فرمایش ایشان توجه بشود. فرمودهاند: «این بیان را تکرار کردم تا هم اگر در ارسال قبل مورد عنایت ویژۀ حضرتعالی و دوستان قرار نگرفته، هم اکنون لحاظ گردد».

شاگرد: مطالب مهمی هم در آخر جلسه قبل فرمودید. بحث توجیه خطأ نصف النهار

استاد: بله ولی حالا چون بحثی که ایشان مطرح کردهاند از نظر صبغه فقهی مهم است. دقت دارد. مرادم مشهور و فهم آن اهمیت دارد. لذا ایشان که این تقریر را فرمودند. در صفحه ارسال نکات فدکیه این فرمایش جدید ایشان را گذاشتم. بحث هم دقیق است. چون این قسمت مربوط به اول مباحثه قبل است، اول این را عرض میکنم.

ایشان فرمودهاند تقریر حرف مشهور این است...؛ البته من بعضی از عبارات را میخوانم تا زودتر در بشویم و مقصود ایشان معلوم شود. ایشان توضیح میدهند و میگویند: «معیار دخول شهر قابلیت رؤیت هلال در محل مکلف است، و قابلیت رؤیت در محل دیگر فی نفسه موجب ثبوت اول ماه در منطقه مکلف نیست». اینها تصریحات خودشان است.

شاگرد: محل هم بهمعنای بلد است؟

استاد: حالا این جور تعبیر کردهاند. در ادامه میفرمایند: «بلکه رؤیت در محل دیگر گاهی میتواند قابلیت رؤیت در محل مکلف را ثابت کند»؛ بلد دیگر باید موضوع محل خودمان را ثابت کند. پس از باب ملازمه است. میفرمایند مشهور هم همین را میگویند. بعد با توضیحاتی که دارند، از مرحوم میرزای قمی عبارت میآورند. بنابراین میگویند این بیان مشهور هیچ منافاتی با این تقریب ندارد. بعد میگویند شما در مباحثه گفته اید بلاد دو جور هستند، در بلاد متقارب که نگفته اند «لکل بلد حکم نفسه». میگویند این به ظاهرش عجیب به نظر میرسد. یعنی چه که در بلاد متباعده، لکل بلد حکم نفسه، اما وقتی متقارب شد میگوییم «لکل بلد حکم نفسه» نیست. درحالیکه فرقی نمیکند. باز توضیح میدهند: «عرض من و آقایان...»؛ آقایان یعنی کسانی که قول مشهور را به تقریب ایشان معنا کردهاند. «عرض من وآقایان این است که مقصود از بلاد متقارب در کلام مشهور این است که چون وضعیت رؤیت پذیری در بلاد متقارب مانند هم است، پس اگر در بلد زندیک دیده شود، در بلد مکلف هم اول ماه ثابت میشود». چون کاشف از این است که در آن بلد دیده میشود. این تصریح خوبی است: «به عبارت دیگر در بلاد متقارب نیز همانند بلاد متباعده، لکل بلد حکم نفسه، لکن کشف حکم هر بلد با رؤیت واضح در بلاد متقارب نیز حاصل میشود. و لذا در مبحث رؤیت در بلدین، مشهور تفصیل بین متقارب و غیر آن دادهاند». این

مطلب را هم دارند؛ می‌فرمایند کلام مرحوم شیخ را مباحثه خواندیم ولی سریع در شدیم. ولی احساس کردم از قسمت محل بحث با عبارتی مجمل عبور کردید. عبارت را می‌آوردند. ولی به گمانم اجمالش به این خاطر بود که چون تفاوت بین حرف عکرمه و مرحوم شیخ را توضیح دادم در شدم. ایشان فعلاً عبارت شیخ را می‌آوردند. فرمودند مرحوم شیخ در مبسوط در تفسیر بلد متقارب می‌فرماید «و متی لم یر الهلال فی البلد و رئی خارج البلد علی ما بیّناه وجب العمل به اذا کان البلدان التی رئی فیها متقاربا بحیث لو کانت السماء مُصحیه»؛ اگر آسمان صاف باشد، کاشف از این است که ما هم می‌دیدیم. «لو کانت السماء مُصحیه و الموانع مرتفعة لرئی فی ذلک البلد ایضا». پس صرف این نیست که وقتی آن جا دیدیم برای ما کافی است. پس معلوم است که «لکل بلد حکم نفسه» ولی بلد متقارب در شرائط رؤیت پذیری متلازم هستند. این فرمایش ایشان است.

خب همین‌جا توضیح بدهم که من چه گفتم. ببینید عرض من این بود: در مباحث فقهی این بحثی که ایشان مطرح کرده‌اند، بسیار پر فایده است. چرا؟ چون مهم‌ترین بحث در مباحثه فقهی تشخیص دقیق موضوع است. وقتی مباحث درگیر می‌شود و اقوال مختلفی پیش می‌آید، این موضوع حکم است که خیلی مهم است تا تحلیل و تقریر و روشن بشود. در اینجا که فرمودند «لکل بلد حکم نفسه»، من مثالی را عرض می‌کنم؛ الآن که ما می‌گوییم موضوع شرعی برای هر بلدی حکم نفسه است، فرمودند بلد دیگر هم ربطی ندارد. تصریح کردند که فقط ملازمه هست. سؤال ما این است: روی توضیحی که شما می‌دهید این دو بلد، دو فرد از موضوع را دارند یا یک فرد؟ این سؤال حتماً در اینجا مهم است. خب ظاهر عبارت شما این بود که فرمودید ربطی ندارد. تصریح عبارتی که شروع کردید همین بود. فرمودید «معیار دخول شهر در محل مکلف است، قابلیت رؤیت در محل دیگر فی نفسه موجب ثبوت ماه در منطقه مکلف نیست». پس دو فرد هستند ولی متلازم‌اند. نه اینکه هر کدام یک فرد از یک موضوع باشند.

من مثالش را عرض کنم؛ ببینید کسی در مشهد است، رادیوی مثلاً قم را باز می‌کند و می‌بیند دارند نماز می‌خوانند؛ در قم زوال شده است. او خبر ندارد و در خانه است، لذا می‌گوید پس مشهد هم زوال شده است. لذا او هم از شک در می‌آید و نماز را می‌خواند. نیم ساعت هم بین آن‌ها فاصله است. ببینید کسی که در مشهد است، با زوال قم می‌گوید من هم می‌توانم نماز ظهر بخوانم. معنایش این است که فرد زوال در مشهد با فرد زوال در قم یک فرد هستند؟! نه، زوال مشهد واقعاً با زوال قم تفاوت دارد. ولی از یک موضوع، موضوع دیگر را کشف می‌کنیم. نه صرف کشف حکم؛ از یک فرد یک موضوع، فرد دیگر را کشف می‌کنیم. پس دو فرد هستند. یک فرد کاشف از فرد دیگر است. نه اینکه یک موضوع باشند.

اما همان جا رادیوی قم می‌گوید زید عالم در تهران وفات کرده، حال مستحب یا واجب است که به اهلیت او تعزیت بگویند. کسی که در مشهد از اخبار در قم می‌فهمد که زید وفات کرده پس حکم استحباب تعزیه بالفعل است، اینجا دو فرد از موضوع است که در حکم مشترک هستند؟ یا موضوع یک فرد است؟ زید وفات کرده، دو فرد که نیست. خبرش آن جا آمده است. پس موضوعی، کاشف از موضوع دیگر نیست. دارد یک فرد از موضوع را اخبار می‌کند، حکم هر دو مشترک است. کسی که در مشهد است استحباب دارد زنگ بزند تعزیه بگوید، کسی هم که در قم است استحباب دارد که زنگ بزند. یعنی فرد موضوع یکی است.

الآن روی مبانی که ایشان توضیح دادند؛ «لکل بلد حکم نفسه»، حکم بلد دیگری را می‌گوید فی نفسه دلالتی ندارد، بلکه باید تلازم باشد. تلازم در چه چیزی؟ تلازم در کشف یک فرد از موضوع برای فرد دیگری از موضوع. پس دو بلد، دو فرد از موضوع هستند. وقتی دو فرد داریم، این کاشف از آن است.

آیا در عبارتی که مرحوم شیخ در مبسوط فرموده‌اند، می‌خواهند این را بگویند؟ می‌خواهند بگویند وقتی هوا صاف بود و در یکی از بلاد متقارب ببینند، یعنی یک فرد از موضوع دخول شهر، کاشف

از فرد دیگری است؟ ای میخواهند بگویند دو بلد نزدیک هم اگر هوا صاف باشد، اهلال هلالی که موضوع است را هر دو میبینند و لذا در حکم مشترک هستند. نه اینکه یکی موضوع از دیگری کاشف است. عبارت مبسوط کدام را میخواهد بگوید؟ عکرمه تصریح کرد که «لکل بلد رویته». اما شیخ این را نفرمودند و لذا علامه اینها را کنار هم گذاشتند. نگفتند شیخ میخواهند حرف عکرمه را بگویند.

همینجا برگردید و ظرافت کار را ببینید. ما در قم ای مشهد هستیم؛ نصف النهار قم ای مشهد تا نیم کره جنوبی میرود؛ یک نصف النهار است، نصف کره که روز است مربوط به نصف النهار مشهد ای قم است. الآن در قم میگوییم زوال قم است، میگوییم حال روی همین نصف النهار به نیم کره جنوبی ای شمالی بروید. نصف النهارش دقیقاً با قم یکی است. میگوییم وقتی رادیو اعلام میکند که الآن زوال قم شد، کسانی هم که در نیم کره جنوبی هستند اگر رادیوی قم را بگیرند، میگویند ظهر ما هم شده است. فرد زوال در قم، کاشف از فرد دیگری از زوال در نیم کره جنوبی است؟ ای زوال لحظه قم با زوال لحظه آنها دقیقاً یکی فرد است؟ دقیقاً یکی فرد است. زوال مشهد با نیشابور دو موضوع زوال است ولی زوال در نیشابور کاشف قطعی از این است که زوال مشهد هم گذشته است. اما زوال در قم با زوال آن شهر بسیار دور که از ما هزاران کیلومتر فاصله دارد، چون نصف النهارشان یکی است، دو زوال ندارند، بلکه زوال این نصف النهار حادثه سماوی است، ظاهره سماوی است. وقتی در قم زوال شد، همان لحظه با تفرد، عیناً دقیقاً یکی فرد هستند، نه دو فرد که یکی کاشف از دیگری باشد.

بنابراین در قم، زوال آنها را کشف میکنیم. میگوییم خب راه به این دوری را چطور کشف کنیم؟ دور و زندیک ندارد. چون زوال اینها در نصف النهار واحد یک فرد از موضوع است، حکم هر دو بالفعل میشود و مشترک میشود. در حکم متلازم هستند، نه متلازم در دو فرد موضوع که یکی کاشف از دیگری است. زوال قم دقیقاً کاشف از موضوع نیم کره جنوبی است. و چون موضوع، یک موضوع است، نماز هر دو واجب میشود.

خب من در عبارت خود ایشان هم همین را دیدم. اول که توضیح دادند، فرمودند: فی نفسه کاشف نیست و لکل بلد حکم نفسه، بلکه با هم تلازم دارند. تلازمشان عیناً یک موضوع کاشف از دیگری است. اما قبل از عبارت مبسوط در ارتکازشان میگویند: «به عبارت دیگر در بالد متقارب نیز همانند بالد متباعده، لکل بلد حکم نفسه، لکن کشف حکم هر بلد میکند». خب کشف حکم هر بلد ای موضوع هر بلد؟! ما حکم را قبول داریم، چرا؟ چون میگوییم شیخ هم میخواهند همین را بگویند. دو بلد هستند که متقارب هستند؛ موضوع آنها یک فرد موضوع است. در فرد موضوع مشترک هستند. پس حکما هم مشترک میشوند. کشف حکم هر بلد؟ ای موضوع هر بلد؟ بیان قبلی می رساند که دو فرد موضوع هستند. اما اینجا روی ارتکازشان درست میگویند و ما هم قبول داریم؛ کشف حکم هر بلد.

بنابراین با این توضیحاتی که عرض کردم معلوم باشد که خیلی مهم است که به مشهور نسبت بدهیم «لکل بلد حکم نفسه» که یک فرد از موضوع دخول شهر، کاشف از فرد دیگری از موضوع باشد، با اینکه مشهور در بالد متقارب میخواهند بگویند رؤیت یک شهر کاشف از بلد دیگری است، آن هم به نحو کاشفیت از یک فرد موضوع واحد که آن اهلال هلال است. اهلال هلال شده، در این شهر که دیدند، در شهر دیگر چون موضوعشان یکی است، ثابت میشود. مثل زوال که عرض کردم.

نکته ی دیگری را هم چون چند بار در مباحثه تکرار کردهام؛ ایشان فرمودهاند در کتاب «اسألة» که از طرف دفتر حاج آقا نشر پیدا کرده، آقازاده ایشان در کتابشان از والد معظم نقل میکنند و از این کتاب «اسألة» آدرس میدهند. کتاب «اسألة» معتبر است. این جور نیست که یک تقریری باشد، بلکه به صورت رسمی منسوب به خود ایشان است. عبارت «اسألة» را چندین بار خواندم. ایشان میفرمایند چرا «یَعتقد» میخوانی؟! بلکه «یُعتقد» است. عبارت این بود: «یبقی هنا شیء». «انه کان یُعتقد فیما مضی انه اذا رئی الهلال فی مکان کشف... لکن ظهر لاحقا ان هذا الکلام لایتم

علی اطلاقه». بعد هم توضیح دادهاند: «تصور در گذشته این بود، اخیراً معلوم شد. این کلام در مورد یک واو و تصور عام در بین علماء سخن می گوید». من مکرر گفتم فتوا عوض شده است. فتوا عوض نشده است. میگویند «کان یُعتقد» است. من بهصورت «انه کان یَعتقد» میخواندم. «انه» یعنی حاج آقای سیستانی فتوایشان این بود، بعد «ظهر لاحقا». ایشان میفرمایند چرا این جور میگویید؟ بلکه ضمیر شان است. «انه» یعنی «انّالشان کان یُعتقد»؛ قبلاً اینچنین اعتقادی بوده است. «لکن ظهر لاحقا».

شاگرد: برای همان ها ظاهر شده؟ اگر «کان یُعتقد» باشد، پس «ظهر» چه میگوید؟ یعنی آن اعتقاد به تاریخ پیوسته است؟!

استاد: اگر میخواستند اینگونه بگویند، باید میفرمودند: «انه کان یُعتقد... لکن هذا الکلام لایتم علی اطلاقه». دیگر نیازی به «ظهر لاحقا» نمی خواست. «کان یُعتقد فیما مضی کذا، لکن هذا الکلام لایتم علی اطلاقه». بین «لکن هذا الکلام»، «لکن ظهر لاحقا» آمده است.

شاگرد: «ظهر» موید حضرت عالی است.

استاد: بله.

شاگرد: چون اعتقاد خود آدم است که ظاهر میشود، نه اینکه اعتقادی باشد که برای من ظاهر شود.

استاد: ببینید اگر در «اسألة» نگاه کنید، میگویند قبلاً استاد من این را گفته اند، «لکن تنبه وه لاحقا». همین کلمه «لاحقا» را برای استادشان هم فرمودهاند. «لکن تنبه وه قدسسره لاحقا» به اینکه به صرف خروج قمر از تحتالشعاع نمیتوانیم بگوییم شهر داخل شده است. لذا یک قیدی زدند که در شب مشترک باشند. علی ای حال فرمایش ایشان این است. اما چون بهصورت رسمی از دفتر ایشان بوده الآن میتوان سؤال کرد که مقصود از این عبارت در این کتابی که رسمی هست چیست. منظورم این است که چون کتاب رسمی است، اعتبار دارد. میتوانیم سؤال کنیم که «یَعتقد» است یا نه. بعد هم گفتند تغییری مبنا پیدا نکردهاند! ببینید من گمان نمیکنم یک بار گفته باشم که مبنای ایشان تغییری کرده باشد. اگر گفته ام اشتباه کردهام. من تعبیری کردهام که فتوای ایشان تغییری کرده است. اتفاقا گفتم چون قبلاً این مبنا را داشتند، بعد از اینکه طبق همان مبنا تدقیق شده، فتوا تغییری کرده. فتوا میدادند که اگر در ایران دیدن برای لندن هم کافی است. ولی مبنا این بود که باید رؤیت بشود. بعد که تدقیق کردند دیدن که در قم میبینیم ولی در لندن نمیبینیم، چون عرض شمالی است. فرمودند نه، اگر اینطور است ثابت نمیشود. یعنی ما طبق مبنا میگوییم فتوای ما این است که در لندن ثابت نمیشود. عوض شدن فتوا ملازمه ای با تغییری مبنای فقهی ندارد. برعکس است. علی ای حال اینطور فرمودهاند. حال بقیه مطالبشان را بعداً عرض میکنیم. چون اینجا فرموده بودند که به فرمایش ایشان عنایت بشود، من دوباره تکرار کردم.

تأکید من روی این است که موضوع شناسی بسیار مهم است. به گمانم مشهور فقها، حتی عباراتی که آوردهاند ارتکاز هیچکدام از این مشهور این نبوده که «لکل بلد حکم نفسه» -حال اهلسنت یک چیزهایی گفته اند- در فضای ارتکاز متشرعه شیعه و خود ایشان قبل از اینکه بحثهای رؤیت هلال در ذهن شریفشان مطرح بشود، به ارتکازشان نگاه کنند. بگویند اگر در مشهد ببینند و در نیشابور بگویند ما هم دیدهایم، میگفتند یعنی دو فرد از موضوع محقق شد؟ یعنی از یک بلد، کشف فرد دیگری میشود؟! ای میگفتند ماه را دیدیم. آن جا ماه را دیدند، ما هم ماه را دیدیم، این ماه دیده شده ما و آنها یک موضوع برای هر دو است؟ یک موضوع برای هر دو بلد با دو بلد فرد از موضوع برای دو بلد که یک موضوع کاشف از موضوع دیگری است، خیلی تفاوت میکند. آن وقت آثار مهم هم دارد. الآن اگر ما هلال را گرفتیم، راه برای بحثهای دو شب پیش حسابی باز میشود. به خلاف اینکه بگوییم «لکل بلد حکم نفسه». مثل زوال قم و نیم کره جنوبی.

حال به بحثی برگردیم که فرموده بودید نیمه کار ماند.

شاگرد: چرا زوال مشهد و قم را نمی‌توانیم یک فرد حساب کنیم؟ دخول وقت ظهر....

استاد: دخول که کلی است. فرد زوال.

شاگرد: خود زوال فرقی نمی‌کند. یعنی وقتی زوال شد حکمی بار می‌شود که نماز ظهر را بخوان. مثل اهلال هلال که دخول شهر است. اینجا هم دخول وقت ظهر است.

استاد: خب هلال قم با هلال مشهد یک فرد است؟

شاگرد: زوال؛ با زوال می‌توانیم ظهر را بخوانیم.

استاد: خب ظهر کجا؟

شاگرد: ظهر مشهد.

استاد: ظهر مشهد فرد زوال هست یا نیست؟

شاگرد: با فرد زوال شروع می‌شود. مثل اهلال هلال.

استاد: با زوال قم دو فرد زوال هستند یا یک فرد؟

شاگرد: زوالش دو تا است. مثل رؤیت هلال که ممکن است دو جا دیده بشود. اگر لحظه را می‌فرمایید، خب روشن است.

استاد: فرد یک چیز روشنی است. زوال کلی است. زوال مشهد یک فردی از زوال است. زوال قم هم یک فرد از زوال است. دو فرد هستند یا یک فرد؟

شاگرد: دو فرد هستند.

استاد: این دو فرد حکم خودشان را دارند یا در حکم مشترک هستند؟

شاگرد: همانی را که در مورد اهلال هلال می‌فرمایید که با اهلال هلال شهر داخل می‌شود، یک عنوانی از این انتزاع می‌کنیم و آن عنوان را در همه جا سرایت می‌دهیم. یعنی امکانیت ادائ نماز ظهر با زوال مشهد که شروع می شود، تدریجاً همینطور می‌آید و همه را می‌گیرد. الآن فرق زوال با اهلال هلال چیست؟

استاد: در زوال واقعاً دو فرد است. یک لحظه نیست، دو لحظه است. اما اهلال هلالی که شما می‌خواهید بعداً با تدریج بالفعل مدام به فعلیت برسانید، خودش یک لحظه است. مگر اینکه بگویید دو موضوع است. ولو یک لحظه هم هست، برای مشهد آن لحظه محقق است، دخول شهر برای قم و نیشابور محقق نیست. کما اینکه ایشان هم باید این مشکل را حل بکند. ایشان گفته اند چرا می‌گویید نوعی هستند؟! در همین کتابی که به‌صورت رسمی از دفتر ایشان است، تصریح می‌کنند به «ال محیص عن النوعیه». بگوییم لفظ نوعیت نیاورکه ذهن ها خراب می‌شوند! خب وقتی خود صاحب‌نظر تصریح می‌کنند به «المحیص عن النوعیه»، خود این لفظ، بحث را پیش می‌برد. وقتی می‌خواهیم با ارتکازات مجموع، نوعیت را سازش بدهیم، شما برمی‌گردید و می‌گویید بگو اتحاد افق و عدم اتحاد افق. فرقی که نکرد! الآن اینجا زوال مشهد با زوال قم، یک فرد تدریجی الحصول است؟ یا واقعاً دو فرد است؟ زوال مشهد، یک امر تدریجی الحصول است و در آن فعلیت حکم

است؟ ای نه، واقعاً دو فرد است؟

شاگرد: شبیه نیمه شبی است که شنبه را شروع می‌کند. نیمه شبی که در مشهد رخ می‌دهد و شنبه شروع می‌شود، با نیمه شبی که در اینجا اتفاق می‌افتد و شنبه ما شروع می‌شود، شنبه نوعی است.

استاد: ببینید نیمه شبی را که می‌گویید، در تقویمی است که نصف النهارش از تهران در می‌شود؟ ای نیمه شب خود مشهد را می‌گویید؟ اگر خود نیمه شب مشهد را می‌گویید، خب دوشنبه آنها آغاز شده ولی در قم آغاز نشده است. چون نیمه شب ما نشده است. اگر آن نصف النهار رسمی و کشوری را می‌گویید، خب نیمه شب مشهد گذشته ولی هنوز دوشنبه شان آغاز نشده است. وقتی می‌گویید آغاز شد، یک فرد را در نظر گرفته‌اید. اگر واقعیت دو فرد را در نظر بگیرید، در حکم بالدقه مشترک لحظه‌ای نیستند، دو موضوع است که هر موضوعی برای خودش حکمش را دارد. ولی متلازم هستند. بین تحقق زوال مشهد و فعلیت حکم موضوع تلازم است با فرد زوال قم و فعلیت موضوع. این تلازم قبول است. آن فعلیتی هم که شما می‌فرمایید، روی مبنایی که یک لحظه بگیریم، باز مشهور همین می‌شود. یعنی شما هم می‌پذیریم که مشهور می‌گویند اهلال هلال مشترک بین مشهد و قم است. فقط بالفعل شدن احکام آنها تدریجی است. برای آنها زودتر است و برای اینها دیرتر. این که من هم حرفی ندارم. ولی لازمه آن این نیست که «لکل بلد حکم نفسه». ای بگویید این فی حد نفسه اصلاً ربطی به آن ندارد.

اهلال هلال قبل از دخول لیل و مسأله دیه مغلظه

(31:30)

ایشان باز فرمایشی دارند. من روی بزنگاه عرضم تأکید کنم؛ من گفتم وقتی اهلال هلال به‌عنوان یک امر تکوینی شد، دخول شهر به‌معنای یک امر جزء الموضوع شده است. مثل اینکه زوال جزء الموضوع وجوب صلات شده ولی هنوز مکلف نشده است. ساعت سه بعد از ظهر بالغ می‌شود. وقتی ساعت سه شد، آن وقت فعلیت آن تامه می‌شود. اما معنای این نیست که حال زوال نشده باشد. برای او هم زوال شده، جزء الموضوع آمده، ولو فعلیت حکم مشروط به بلوغ او یا طهر از حیض است. الآن عرض من این است: وقتی اهلال هلال می‌شود، یک امر تکوینی شده است. ایشان اشکال کرده‌اند که اگر طبق حرف تو آمدیم مثلاً در ماه رجب در ساعت یازده صبح رؤیت هلال شد، و در ساعت هشت صبح کسی، شخصی را کشت. یا مثلاً در ساعت ده شب کسی را کشت، شما روی این مبنا چه می‌گویید؟ دیه مغلظه می‌شود؟! تغلیظ الدیه هست؟

شاگرد: هست.

استاد: هنوز که نشده؛ تو داری می‌گویی تازه در آن لحظه، شهر داخل می‌شود. شهر حرام که هنوز داخل نشده. این سؤال خوبی است. اگر ما می‌گوییم به اهلال هلال شهر داخل می‌شود و قبل از آن شهر داخل نشده، خب دیه را چه کار کنیم؟ دیه برای چیست؟ برای شب و روز است؟ قتل در شب، قتل در روز؟ یا برای قتل در شهر الحرام است؟ شما هم که می‌گویید شهر داخل شد. پس حکم برای لحاظات است، نه برای شب و روز. این را به‌عنوان نقض در اینجا برای عرض من آورده‌اند. خب این سؤال خوبی است.

روی فرمایش مشهور هم باید به همین سؤال جواب بدهید. قبلاً هم عرض کردم. کشتن یک لحظه می‌شود؛ یک ثانیه، ده ثانیه، کسی با شلیک یک گلوله یا با ضربه یک شمشیر، دیگری را می‌کشد. اگر هنوز مغرب نشده و شرعا شب داخل نشده ولی هلال را دیدند؛ با فاصله ده دقیقه، در همین ده دقیقه او را کشت. استفتاء کنید؛ هلال را دیدیم و بعد از هلال شهر حرام او را کشت. شما می‌گویید دیه مغلظه هست یا نیست؟ باید حرف بزنیم. اگر می‌گویید دخول شهر حرام به دخول لیل است، خب نباید تغلیظ بشود، با اینکه رؤیت هلال شده است. اما اگر می‌گویید به رؤیت هلال است، «اذا راوا الهلال قالوا قد دخل الشهر الحرام». الآن هم دقیقاً «دخل الشهر الحرام». لذا در همین ده دقیقه هم ماه رجب داخل شده بود، و باید دیه مغلظه بدهد. پس بنابراین اصل این سؤال مشترک است. چون قتل فاصله طولانی ندارد. در یک فاصله کوتاهی قتل صورت گرفته است. اینجا باید چه بگوییم؟ چه نسبت به این ده دقیقه و چه نسبت به آن لحاظات؟

شاگرد: موضوع دیه چیست؟

استاد: موضوع دیه، وقوع قتل در شهر حرام است؟ یا نه، وقوع قتل در شهر حرامی است که حکم آن با شب یا روز بالفعل شده است؟ حکم برای لحاظات شهر است؟ یا برای بالفعل شدن حکم آن، توسط شب اول ماه یا روز اول ماه؟

شاگرد۲: برچسب شب و روز نیاز نیست ظاهرا.

استاد: به عبارت دیگر می‌گویی‌م «القتل فی نهار شهر الحرام، القتل فی لیل شهر الحرام»، به این صورت موضوع است؟ یعنی لیل و نهار برای شهر بالفعل شده باشد. بعد بگویی‌م حالا عرفا لیل، لیل شهر الحرام است، و نهار، نهار شهر الحرام است. حالا که بالفعل شده، بگویی‌م دیه مغلظه است.

شاگرد: مورد نقض ایشان متفاوت از مسأله روزه نیست؟

استاد: خلاصه شما چه می‌گویید؟ روی این فرض تغلیظ می‌آید یا نمی‌آید؟

شاگرد۲: واضح است که نمی‌آید.

استاد: چرا نمی آید؟

شاگرد: برای اینکه موضوع شهر نیست. روز شهر را که نگفته اند خودِ شهر را گفته اند یعنی ساعت یازده هلال را ببینیم ولی ساعت هشت قتل شده

استاد: نه، آن مثال را برای اصلش گفته بودند. شما بیایید الان فرض بگیرید ساعت سه بعد از ظهر رؤیت شده و هنوز ماه جمادی است.

شاگرد۲: شهر وارد شده ولی شب و روز شهر وارد نشده است.

استاد: یعنی الآن ساعت سه بعد از ظهر روز سی ام جمادی الثانی است، شما می‌گویید دیه مغلظه است؟! کسی حاضر نیست فتوا بدهد. هر کجا تحقق موضوع ای شروطش مشکوک باشد، برائت می‌آید. اصل این منافاتی ندارد با اینکه ما دخول شهر را به‌عنوان لحاظات بگیریم ولی در دیه مغلظه که وقوع قتل در شهر حرام است، بگویی‌م خدا موضوع آن را فعلیت عرفی قرار داده است. الآن روز سی ام جمادی الثانی است، عرف الآن نمی‌گوید الان شهر رجب است. ولو اهلال هلال شده باشد. قبول هم دارند هلال، هلال رجب است، اما نمی‌گویند این چند ساعت شهر الحرام است.

شاگرد: «قد دخل الشهر» مجاز می‌شود.

استاد: دخل الشهر نسبت به احکام شب و روز بله، باید ببینی‌م اصل «دخل الشهر» در عرف مجاز هست یا نه.

شاگرد: فتوا در اینجا چیست؟

استاد: گمانم تردیدی نیست که باید شب بشود.

شاگرد۲: مبنای آن‌ها این است که شب را معیار قرار می‌دهند و اصالً فرمایشات شما را ندارند. صحبت سر این است که بدون انشائات طولی این نقض فرمایش شما می‌شود یا نه؟ والا طبق فرمایش شما مشکلی ندارد.

شاگرد: به نظر بنده هم خیلی واضح است که شهر وارد شده است. روزه که نیست تا بگویی‌م باید روز وارد بشود تا فعلیت پیدا بکند.

استاد: ببینید حتی بنابر فتوای مشهور بر خلاف نظر مرحوم سید بحر العلوم، شما می‌گویید اگر در سی ام ماه مبارک، قبل از زوال رؤیت هلال شد، مشهور می‌فرمایند «الیوم یوم الثلاثین من شهر رمضان» تا غروب. برای روزه یا برای غیر روزه؟

شاگرد: روایت می‌گوید «هذا الیوم من شوال».

استاد: ما علی المبنا جلو برویم. مبنای مشهور چیست؟ حضرت فرمودند «اذا کان تمام رئی قبل الزوال»، یعنی «اذا کان شهر المماضی تماماً». یعنی سی ام برای آن است، نه غیر آن. بنابراین تا غروب عرف حاضر نیستند بگویند این الآن در شهر حرام است. چرا؟ چون برچسبی که عرف برای شب و روز ماه می‌زنند، احکام را متفرع بر این برچسب می‌کنند. نه بر لحاظات. چون تقویم و نظم میقات متفرع بر این برچسب است. شب و روز متفرع بر اینها است.

شاگرد: هر وقت به شما اشکال می‌شد که این خلاف ارتکاز است، شما می‌فرمودید این به جهت مانوسات و متعارفاتش است. همان فرمایشات اینجا هم می‌آید.

استاد: اگر در تشخیص موضوع، مانوسات را می‌گوییم، این درست است. ولی اینجا می‌خواهیم موضوع شرعی ـ"القتل فی شهر الحرام" را پیدا کنیم که آیا این برچسب عرفی، جزء این موضوع است یا نه؟ بعدنبال موضوع تکوینی نیستیم که بگویید انس است.

شاگرد: هر کدام از اینها در استظهار یک ضریبی دارد. فرض کنید با مبنای حضرت عالی چلو آمدهایم که شارع به تقویم کل کره نظر داشته است. حال در این فضا وقتی این را به عرف بگویند، نمی‌توانیم این را از آن استفاده کنیم و ظهوری به آن نمی دهد؟

استاد: اگر روزی کل امت، طبق آن عمل کردند، خودشان برچسب را می‌زنند. اگر طبق آن نصف النهار خاص عمل کردند؛ از شرق تا غرب همه طبق آن عمل کردند، برچسب هم زدند، می‌گویند «هذا وه الشهر الحرام». در این مشکلی ندارید. موضوع این است. ما می‌خواهیم موضوع را بفهمیم. یعنی شارع که فرموده دیه قتل در شهر حرام مغلظه است، یعنی شهری که عرف برچسب می زند این شهر برچسب زده به ثلاثین من شعبان ، این برچسب موضوع برای تغلیظ است؟ یا یک چیز تکوینی در آسمان و موضوع ثبوتی است؟ این تفاوت می‌کند. اگر شک کنیم برائت جاری می‌شود. به خلاف امور تکوینی.

تعابیر مختلف برای دخول شهر در روایات؛ امر سماوی

(42:47)

جلوتر هم گفتم دوباره تاکید می کنم؛ در روایت مرحوم صدوق در فضائل الاشهر الثلاثه، حضرت امام رضا علیه‌السلام برای روزه آخر شعبان تشویق کردند، کسی آن جا نشسته بود، او اشکال کرد که آقا در روایت نهی شده؛ «يا بن رسول الله فما تصنع بالخبر الذي روي في النهي عن استقبال رمضان بيوم أو يومين». حضرت ابتدا در محتوا مناقشه کردند. فرمودند استقبال یعنی چه؟! یعنی به محتوای حرف او رفتند. دوباره او ادامه داد و حضرت یک جوابی دادند و فرمودند: «معاشر شيعتي إذا طلع هلال شهر رمضان فلا تشيروا إليه بالاصابع ولكن استقبلوا القبلة...»[1].

الآن عرف عام از «اذا طلع» حتماً رؤیت می‌فهمد؟! خیلی ها می‌گویند در لغت «اهلّ» یعنی «رئی». خیلی خب، «اهلّ الهلال» یعنی «رئی الهلال». اما «طلع الهلال» به چه معنا است؟ آن هم یعنی «رئی»؟! کلمه «طلع» در استعمالات عرب، یک امری برای آسمان است یا اینکه ما باید آن را ببینیم؟ بله، وقتی نسبت به افق می‌گوییم، می‌گوییم «طالع الدنیا». یعنی دارد از طرف مشرق طلوع می‌کند.

شاگرد: به قرینه «لاتشیروا» یعنی رؤیت.

استاد: بله، ولی صحبت سر «طلع» است. من حدیث بعدی را هم می‌خوانم. «اذا طلع فلاتشیروا»، در لغت «طلع» اصلاً احتمال می‌دهید که یعنی از طرف افق مشرق بالا آمد؟! اصلاً احتمالش نیست. این «طلع»، طلوع از مشرق نیست. پس «اذا طلع الهلال» به چه معنا است؟

شاگرد: یعنی وقتی رو آمد.

استاد: یعنی وقتی خورشید در طرف مغرب غروب کرد، تازه «طلع» صدق می‌کند؟! ولی اگر قبلش دیدی «لم یطلع»؟! این به ذهن می‌آید؟!

شاگرد: نه.

استاد: پس معلوم می‌شود که این «طلع» به یک امر سماوی اشاره دارد. نه طلوع در مشرق منظور است، و نه طلوع بعد از مغرب منظور است. شما می‌گویید «فلاتشیروا» که برای رؤیت است! روایت دیگر را ببینید. متعدد هم نقل شده است. چون حضرت فرمودند. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند «ایها الناس اذا طلع هلال شهر رمضان غلت مردة الشیاطین». الآن این «طلع» یعنی وقتی شما دیدی «غلّت»؟! این را تکاز عرف عام است. تعبیر «طلع» را ببینید. «طلع» یک امر سماوی است. «اذا طلع هلال شهر رمضان»؛ این لسان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. به نظرم در کافی[2] هم آمده است.

شاگرد: در خطبه جمعه آخر شعبان است.

استاد: بعد هم دارد: «إِذٰا طَلَعَ هِلَالُ شَوّٰالٍ نُودِيَ اَلْمُؤْمِنُونَ أَنِ اُغْدُوا إِلَى جَوَائِزِكُمْ». می‌خواهم این را عرض کنم؛ حتی اگر اهلال هلال را که ما به کار می بریم، در آن مناقشه لغوی بشود که در اهلال، دیدن خوابیده است...؛ البته این هم در ذهن من نیست. دیدن، کاشف از آن است. و الّا در اهلال، قواعد هندسی نور حاکم است که رؤیت، کاشف از آن است. ولی اگر در «اهل اهلال» این اشکال را بگوییم، به گمانم در کلمه «اذا طلع» قطعاً مقصود از آن، طلوع مشرق نیست. ظاهرا عند العرف «اذا طلع» طلوع بعد الغروب شمس نیست، اگر این جور شد پس «طلع» یک امر سماوی است. شاهدش تناسب حکم و موضوع است. «اذا طلع غلّت مردة الشیاطین». این «غلّت» که برای یک امر حدوثی خارجی است، نمی‌شود متشتت بشود.

آن مطلب ماند حال شما بگویید تا فردا راجع به آن بحث کنیم؛ بحث بر سر این بود که وقتی یک نصف النهار خاص دحو الارض را معیار قرار بدهیم، فعلیت در سیدنی و نیوزلند معنا ندارد چون شب آنها شده و گذشته است، در وقتی که طلوع فجر آنها ای زوالشان بود، هنوز هلالی نداشتیم. این اصل اشکال است.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] فضائل الأشهر الثلاثة نویسنده : الشيخ الصدوق جلد : ۱ صفحه : ۹۹

[2] الكافي , جلد۴ , صفحه۶۷